

عفو حاکم از قصاص در فرض عدم اولیای دم از دیدگاه فقه اهل بیت علیهم‌السلام و مذاهب اربعه اهل سنت

□ شاهد حسین *

□ مظاهر حیدری **

چکیده

مسئله «اختیار حاکم (ولّی امر) در عفو قصاص در غیاب اولیای دم»، یکی از مباحث محوری و محل اختلاف فقه اسلامی است. دیدگاه مشهور در فقه شیعه و اهل سنت بر این است که حاکم در غیاب اولیای دم، مقام «ولّی دم» را احراز نموده و حق استیفای قصاص یا مصالحه در برابر دیه را دارد، اما حق عفو بلاعوض (بدون عوض) از وی سلب شده و تنها در اختیار اولیای دم باقی می‌ماند. در مقابل، دیدگاه غیرمشهور، این اختیار را با استناد به آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» مبنای حکومتی می‌بخشد؛ چرا که این حق، به عنوان ولایت بر جان مؤمنین، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام اعطا شده است. نوآوری اصلی این بحث در تعمیم این اختیار حکومتی به حاکمان جامعه اسلامی (سلاطین و امامان) است که بر اساس آن، حاکم اسلامی نه تنها حق قصاص و دریافت دیه، بلکه حق عفو کامل و بلاعوض از قصاص را نیز داراست. این دیدگاه، جایگاه حاکم را از مقام مجری صرف به «مدیر مستقل و نهایی حق قصاص» ارتقاء می‌دهد و مصلحت عمومی را به عنوان مبنای اصلی در مدیریت این پرونده‌ها تثبیت می‌نماید. این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش مطالعه تطبیقی میان منابع فقهی شیعه و اهل سنت انجام شده است. تمرکز اصلی بر استخراج و مقایسه مبانی استدلالی پیرامون حدود اختیارات حاکم در اجرای احکام قصاص در غیاب اولیای دم بوده است.

کلیدواژه‌ها: عفو، قصاص، حاکم، معنی علیه، اولیای دم، دیه.

* دانش آموخته دکتری فقه مقارن جامعه المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم العالمیه (نویسنده مسئول) (Irfanishahid636@gmail.com).

** استادیار جامعه المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم العالمیه.

- مقدمه و نوآوری بحث

مسئله «اختیار حاکم در عفو قصاص» همواره یکی از مباحث بنیادین و حساس در فقه کیفری اسلامی بوده است؛ چرا که مستقیماً با تعارض میان حقوق فردی اولیای دم و حقوق عمومی جامعه گره خورده است. این بحث با بررسی تطبیقی دیدگاه‌های مشهور و غیر مشهور در فقه شیعه و اهل سنت، به دنبال تبیین حدود مشروعیت دخالت ولیّ امر در حکم قصاص است.

نوآوری اصلی و نقطه عطف این بحث در ارتقاء جایگاه حاکم از مجری صرف به مدیر مطلق حق است. این نوآوری از طریق تقسیم‌بندی دقیق و برجسته‌سازی «دیدگاه غیر مشهور» در هر دو مکتب محقق می‌شود. تمرکز اصلی بر محور توسعه دامنه اختیارات حاکم (دولت) در مدیریت پرونده‌های قصاص است و این ایده را مطرح می‌سازد که اختیار دولت تنها محدود به «ولیّ قهری در غیاب اولیا» نیست، بلکه به مرزهای فراتر نیز گسترش می‌یابد:

۱. تثبیت اختیار عفو بلاعوض توسط حاکم: در حالی که دیدگاه مشهور، عفو رایگان را از حاکم سلب می‌کند، نوآوری اصلی در تأکید بر دیدگاه غیر مشهور است که حق عفو کامل و بدون جایگزین (دیه) را برای ولیّ امر قائل است.

۲. ارجحیت مصلحت عمومی بر حق فردی: با استفاده از شواهد تاریخی و فقهی (نظیر اقدام حضرت علی علیه السلام و قصاص رأی مجذّر بن زیاد)، بحث نشان می‌دهد که در جرائم سنگین، حق جامعه و مصلحت عمومی می‌تواند به عنوان مبنایی برای نقض یا ابطال رضایت ظاهری ولیّ دم توسط حاکم عمل کند.

۳. بالاترین سطح اختیار در فقه اهل سنت: نوآوری مهم دیگر، اشاره به موضع غیر مشهور در فقه اهل سنت است که به دولت اختیار مطلق عفو را، حتی در صورت حضور اولیای دم و بدون رضایت آن‌ها، می‌دهد؛ این امر حاکم را از صرفاً مجری حکم به صاحب اصلی حق مدیریت قصاص ارتقا می‌دهد.

به طور خلاصه، این بحث با تمرکز بر دیدگاه‌های فرعی، مرزهای اختیار حاکم را از یک مقام اجرایی صرف به یک «مدیر نهایی و مستقل حق قصاص» با ملاحظات گسترده‌تری از مصلحت عمومی، جابجا می‌کند.

- مفهوم شناسی

در این مقاله، برخی از مفاهیم به کاررفته از منظر لغوی و اصطلاحی تشریح خواهند شد.

- تحلیل معنایی واژه «عفو»

واژه «عفو» در منابع لغوی معانی متعددی دارد که هسته اصلی آن‌ها بر صرف نظر کردن و رها کردن استوار است. ابن فارس ریشه اصلی را «صرف نظر کردن و رها کردن» می‌داند و به همین دلیل برای صرف نظر کردن از عقوبت گناه، از این واژه استفاده می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۵۶). ابن منظور در لسان العرب نیز عفو را به معنای «گذشت از گناه و ترک مجازات» دانسته است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۷۲) و اصل ریشه آن را به «محو و نابودی» نسبت می‌دهد. در مقابل، برخی دیگر معتقدند ریشه اصلی «قصد گرفتن چیزی» است؛ به طوری که اطلاق عفو به محو کردن، نوعی قصد برگرفتن شیء تلقی می‌گردد (اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۷۴). با وجود این تفاوت‌ها، دیدگاه ابن منظور مبنی بر ترک مجازات، به نظر می‌رسد با کاربرد رایج‌تر واژه همخوانی بیشتری دارد؛ چرا که ابن فارس نیز هرچند «طلب» را به عنوان معنای دوم ذکر می‌کند، تمایل دارد آن را به معنای نخست بازگرداند (ابن فارس، همان، ص ۶۱).
عفو در اصطلاح فقهای اهل بیت (علیهم السلام):

فقهای امامیه در مباحث فقهی، به ویژه در باب حدود، به مسئله عفو توجه ویژه‌ای داشته‌اند. محقق اردبیلی عفو را به معنای «ترک مواخذه و مجازات و قصاص و انجام ندادن کاری که انجام شده است» تعریف کرده است (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۱۴۵). صاحب جواهر در این زمینه اشاره می‌کند که در صورتی که فردی به ارتکاب جرم حدی اقرار کرده و پس از آن توبه نماید، امام یا حاکم شرع میان اجرای حد یا عفو مقرر، مُخَيَّر و مختار است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۲۹۳). این اختیار در مورد حدود، چه رجم و چه شلاق، صادق است و ابن ادریس در مورد حد رجم ادعای اجماع نموده است. نتیجه‌گیری: بر اساس این بررسی، معنای اصطلاحی عفو از دیدگاه امامیه، عدم مؤاخذه و عدم اجرای قصاص یا حد می‌باشد.

عفو در اصطلاح فقه مذاهب اربعه

فقه‌های مذاهب اربعه نیز تعاریف اصطلاحی خود را برای عفو بیان نموده‌اند. سرخسی، فقیه حنفی، عفو را «اسقاط حق از روی احسان و جود است، در حالی که قدرت بر انتقام نیز دارد» تعریف می‌کند (سرخسی، ج ۲۹، ص ۳۷۳). عینی از دیگر فقهای احناف، عفو را «اسقاط حق از قصاص و جراحات» می‌داند (عینی، ۱۴۲۰ق، ج ۶، ص ۳). با توجه به این تعاریف، می‌توان گفت که فقه‌های مذاهب اربعه نیز عفو را به طور اجمال نوعی اسقاط حق دانسته‌اند. بهترین تعریفی که می‌توان برای عفو در این دیدگاه ارائه داد، تعریف غزالی است که عبارت است از: «اسقاط حق از سوی صاحب آن و ابراء ذمه طرف مقابل اعم از اینکه آن حق قصاص باشد یا خسارت باشد» (غزالی، بی تا، ج ۳، ص ۱۸۲).

- تحلیل معنایی واژه «قصاص»

ریشه لغوی قصاص، ماده «قَصَّ» است که در لغت به معنای تتبع، دنبال کردن و پیگیری نمودن اثر آمده است. ابن فارس بیان می‌کند که قصاص یعنی دومین نفر، همان کاری را انجام دهد که نفر اول انجام داده است، گویی اثر کار او دنبال شده است (ابن فارس، ج ۵، ص ۱۱). این ریشه موجب شده است که واژه‌هایی مانند «قصه» و «قصص» نیز از آن مشتق شوند، زیرا در قصه، گوینده و شنونده، مطالب را دنبال می‌کنند. طریحی در مجمع البحرین، قصاص را به معنای «گرفتن حق و کیفر دادن جنایتکار در برابر قتل یا بریدن یا ضرب و جرح» دانسته و اصل آن را «ردیابی و پیگیری» می‌داند، به گونه‌ای که قصاص کننده همانند کاری که جنایتکار انجام داده، با او رفتار کند (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۱۸۰). قاموس قرآن نیز اصل قَصَّ و قصص را به «پی جویی» نسبت می‌دهد (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۶، ص ۱۲). مصادیق قرآنی این معنا شامل «فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ» (حکایت کردن سرگذشت) و «فارتدا علی آثارهما قصصا» (جستجوکنان ردپای خود را گرفتند) است. در نتیجه، می‌توان گفت که هر نوع دنباله‌روی و پی جویی، مصداق قصاص لغوی است.

قصاص در اصطلاح فقهای اهل بیت علیهم السلام

در اصطلاح فقه امامیه، قصاص معنایی اخص از معنای لغوی دارد، هر چند ریشه «پیگیری اثر جنایت» در آن حفظ شده است. صاحب جواهر قصاص را «پیگیری نمودن اثر جنایت و ضرب و جرح به گونه‌ای که قصاص‌کننده عین همان جنایت وارده را به جانی وارد نماید» تعریف می‌کند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۷). در مفهوم اصطلاحی قصاص دو نکته کلیدی وجود دارد: ۱. تساوی در میزان: باید دقیقاً به میزان همان جنایت وارده بر مجنی علیه، بر جانی اعمال

شود و نه بیشتر؛ در نتیجه، کشتار جمعی یا انتقام‌گیری نامتناسب، مصداق قصاص نیست. ۲. تفاوت با دیه و عفو: اگر استیفای اثر جنایت به پرداخت دیه یا عفو منجر شود، یا اساساً پیگیری جنایت تا اخذ دیه یا عفو در یک مکتب جایز باشد، این نوع دنبال نمودن اثر جنایت، اصطلاحاً «قصاص» نامیده نمی‌شود، هر چند از نگاه لغوی ممکن است مصداق قصاص باشد. امام خمینی تعریف اصطلاحی را چنین بیان می‌کنند: «قصاص در فقه اسلام، عبارت است از آن‌که به حکم قانون، عین جنایت خواه قتل باشد یا قطع عضو و یا ضرب و جرح، در مورد جانی اعمال شود؛ اگر کسی که مورد جنایت واقع شده یا اولیای او تقاضای قصاص نمایند و از اخذ دیه امتناع ورزند» (خمینی، ۱۴۳۴ق، ج ۱، ص ۷).

نتیجه‌گیری: قصاص اصطلاحی، به معنای تلافی و استیفای عین جنایت در قتل عمدی، قطع عضو و جرح عمدی است، به شکلی که اثر به جای مانده از جنایت عیناً روی جانی اجرا شود.

قصاص در اصطلاح فقه مذاهب اربعه اهل سنت

تعاریف فقهای مذاهب اربعه بر اصل اساسی «تلافی به مثل» در قصاص تأکید دارند: عوده در تعریف قصاص می‌نویسد: قصاص آن است که مجرم باید مشابه و همانند عمل خود، مجازات ببیند (عوده، ج ۲، ص ۱۱۴). وهبه زحیلی (معاصر) نیز قصاص را «مجازات کردن جانی به کاری که او انجام داده (مانند قتل)» تعریف می‌کند (زحیلی، ج ۷، ص ۵۷۷). همچنین جزیری، در تعریف قصاص می‌گوید: «معاقبه کردن جانی به مثل خودش را قصاص می‌گویند» (الجزیری، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۲۱۷).

با در نظر گرفتن تعاریف فوق، می‌توان نتیجه گرفت که قصاص عبارت است از: واکنش نشان دادن در برابر جنایت به مانند آن؛ به عبارت دیگر، مجازات مجرم به تناسب جرمش که در فقه امامیه بر اجرای عین جنایت تأکید بیشتری دارد.

- تحلیل معنایی واژه «حاکم»

علمای لغت، ریشه و کاربرد واژه «حاکم» را به معنای داوری و در اصل، «منع» دانسته‌اند: فیومی در «مصباح المنیر» بیان می‌کند که ریشه حکم به معنای داوری است و اصل آن در معنی، منع می‌باشد. حکمت (که جمع آن به همین مناسبت ذکر شده) به معنای داوری کردن است. او به کاربرد واژه «حکمه» برای میله آهنی لگام اسب اشاره می‌کند که مرکب را از سرکشی باز می‌دارد و منع می‌کند، و این نشان‌دهنده معانی دیگر مانند استحکام و اتقان نیز هست (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۱۴۵). فیروزآبادی نیز در «القاموس المحیط» حاکم را به معنای قاضی، داور، فرمانروا و کسی که متصدی اداره یک ایالت یا بخش از طرف حکومت است، تعریف می‌کند (فیروزآبادی، ۱۴۲۹ق، ص ۳۰۹ و ۳۱۰). بنابراین، در لغت، حاکم به معنای فرمانروا، رئیس کشور، و اجرا کننده حکم به کار می‌رود.

حاکم در اصطلاح فقهای اهل بیت علیهم‌السلام

مفهوم اصطلاحی «حاکم» در متون فقهی امامیه بر حسب مورد، می‌تواند شامل قاضی، داور یا فرمانروا باشد (قاسمی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۴۹). با این حال، تعیین مصداق حقیقی حاکم در زمان غیبت، محل بحث و تأکید است. شهید ثانی می‌گوید: مراد از حاکم در اصل، امام معصوم است یا کسی که امام معصوم او را برای حکم نصب کرده باشد؛ این نصب می‌تواند عام یا خاص باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۰، ص ۲۲۸).

فخر المحققین در «ایضاح الفوائد» قائل است که حاکم همان سلطان عادل (امام معصوم) یا نایب امام است و در غیاب نایب خاص، فقیه جامع شرایط مصداق حاکم خواهد بود (فخر المحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۶۲۴).

بسیاری از فقهای امامی، مصداق حقیقی حاکم را امام معصوم یا منصوبین از جانب ایشان برای ولایت یا قضاوت دانسته‌اند (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۹۳).

بر اساس دیدگاه فقهای مذکور، مصداق حقیقی «حاکم» در زمان غیبت امام عصر علیه السلام، فقیه جامع الشرایط است که به عنوان نایب عام امام، مسئولیت اداره امور و اجرای احکام را بر عهده دارد.

مفهوم «حاکم» در اصطلاح فقهی مذاهب اربعه اهل سنت

در کتب فقهی اهل سنت، واژه «حاکم» دارای اطلاعات متعددی است. چنان که در کتاب «موسوعه الفقهیه الكويتیه» آمده است، حاکم در اصطلاح فقهی اسمی است که خلیفه، والی، قاضی و مُحَكَّم را شامل می‌شود (وزاره الاوقاف والشنون الاسلامیه الكويت، ج ۱۶، ص ۲۶۸). با این وجود، در عمل و در اکثر ابواب فقهی مذاهب، هنگامی که کلمه حاکم به کار می‌رود، منصرف به «قاضی» می‌شود. برای مثال، در کتاب «مجله» آمده است: «حاکم کسی است که از طرف سلطان به خاطر ختم منازعات و دعوی، معین و نصب می‌شود؛ پس مراد از حاکم، به معنی قاضی می‌باشد.» این دیدگاه در «موسوعه فقهیه کویتیه» نیز تأیید شده است که حاکم به معنی قاضی است و منصب قضا فرض کفایی است. نصب حاکم بر امام واجب است، زیرا امام اقامه امر مفروض مردم، یعنی حل خصومات، را بر عهده دارد. این امر مبتنی بر حکم الهی (حکم به آنچه خدا امر کرده)، فعل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلفا، و نیاز مردم به اجرای انصاف و فصل منازعات است. افزون بر این، نصب حاکم از اختصاصات امام یا نایب او است و ولایت وی جز با تثبیت امام یا نایب او به اثبات نمی‌رسد (همان، ص ۲۶۹).

فقهای مذاهب بر انصراف حاکم به قاضی تأکید داشته‌اند: ابن نجیم از فقهای حنفی، در شرح کتب فقهی، می‌نویسد: «در کتاب سراج الوهاج، در ابوابی که به حل اختلافات مردم پرداخته می‌شود، مراد از آن قاضی (دادرس) است» (ابن نجیم، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۱۰). همچنین ابن عثیمین از فقهای حنبلی درباره حاکم می‌گوید: «در فقه اهل سنت مراد از حاکم، منصرف به قاضی می‌شود و امیر مراد نیست» (عیثیمین، ۱۴۲۲-۱۴۲۸، ج ۱۳، ص ۳۷۴).

بررسی کلمات فقها نشان می‌دهد که آنان حاکم را به دو قسم حاکم عادل و حاکم جائر تقسیم می‌کنند. منظور از حاکم جائر در این تقسیم‌بندی، حاکم سیاسی و مجری جامعه است،

نه قاضی. اهل سنت برای مشروعیت حاکمیت اسلامی، شرایطی مانند علم، فقاہت و عدالت را بیان کرده‌اند.

با این حال، در شرایطی که جامعه اسلامی دسترسی به حاکم عادل، عالم و فقیه نداشته باشد، آنان وجود حاکم جائز را بر جامعه بدون حاکم و قانون ترجیح می‌دهند تا از بروز هرج و مرج جلوگیری شود. این دیدگاه بر این سخن از حضرت علی علیه السلام استناد می‌یابد که فرمودند: «لازم است برای مردم امامی باشد و لو اینکه امام فاجر باشد یا نیک باشد» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰).

تفاوت اصلی میان فقه اهل سنت و امامیه در مورد حاکم این است که در فقه اهل سنت، حاکم جور به دلیل استناد به روایت فوق، مشروعیت سیاسی پیدا می‌کند. در مقابل، حاکم جور در فقه شیعه، جایگاهی مشروع در امور کشور ندارد.

از میان علمای اهل سنت، نظریه قاضی باقلانی (متوفی ۴۰۳ ه.ق) و قاضی ابویعلی الفراء نیز حاکی از آن است که آنان مسئله اجتهاد و علم را از شرایط حاکم اسلامی برشمرده‌اند (ماوردی، ص ۵، موقع الاسلام، الکتاب مشکول و مرقم الیاء غیر موافق للمطبوع). بنابراین، شرط علم، فقاہت و عدالت برای مشروعیت حاکم در نگاه اهل سنت وجود دارد، اما در فقدان آن، حکومت جائز به عنوان یک ضرورت دفع افسد به فاسد پذیرفته می‌شود.

- دیدگاه و ادله موافقان عفو حاکم از قصاص در فرض عدم اولیای دم از دیدگاه فقه اهل بیت علیهم السلام

مسئله اسقاط حق قصاص در فقه امامیه مبتنی بر این اصل است که عفو، امری است متوقف بر اراده صاحب حق؛ بنابراین، هرگونه اسقاط حق از ناحیه کسی که مالک واقعی آن نیست، باطل تلقی می‌گردد. در نتیجه، سوال محوری این است که آیا انشاء عفو توسط ولی امر یا حاکم (که برخی فقهای مذاهب اربعه آن را در قالب «سلطان» تعریف کرده‌اند) از نظر فقه امامیه صحیح است؟ باید توجه داشت که در این حوزه، بین فقهای مذهب اهل بیت علیهم السلام اختلاف نظر مشاهده می‌شود؛ به طوری که برخی آن را منوط به اذن ولی دم می‌دانند و برخی دیگر مسیرهای دیگری برای نفوذ حکم حاکم در این زمینه می‌گشایند.

دیدگاه فقهای مشهور مذهب اهل بیت علیهم السلام در باب عفو حاکم (تبدیل قصاص به دیه)

مشهور فقهای امامیه معتقدند که امام (حاکم) در جایگاه ولی دم، می تواند در برابر گرفتن دیه، از حق قصاص صرف نظر نماید. این دیدگاه در میان فقها به دو جریان اصلی تقسیم می شود:

۱. جریان قائل به تخییر حاکم (بین قصاص و دیه)

برخی از فقها، با استناد به عباراتی مانند «فَإِنْ شَاءَ قَتَلَ وَإِنْ شَاءَ أَخَذَ دِيَّتَهُ»، حکم می کنند که امام (حاکم) در انتخاب بین اجرای قصاص یا گرفتن دیه مُخَيَّر است (صدوق، ۱۴۱۵ق، ص ۵۳۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، ص ۴۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۹، ص ۴۳). اگر منظور این گروه از عدم ذکر قید «مع التراضی» این باشد که رضایت قاتل در تبدیل قصاص به دیه شرط نیست و این تبدیل صرفاً به نظر حاکم بستگی دارد (تخییر حاکم)، در این صورت با اختیار حاکم به دیه، قاتل ملزم به پرداخت آن می شود. در صورت امتناع قاتل، حاکم می تواند با استناد به قاعده «الحاکم ولی الممتنع» (شهید ثانی، ج ۱۳، ص ۴۲)، وی را به پرداخت دیه الزام کند.

۲. جریان قائل به مصالحه (اشترای تراضی)

دسته دوم از فقها تصریح می کنند که امام یا حاکم به مصالحه به دیه حکم می کنند و قید تراضی (رضایت متقابل) بین ولی دم و قاتل را شرط صحت این مصالحه می دانند (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۹، ص ۵۲؛ حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۳۵۵). در این صورت، حکم اولیه قتل عمد، قصاص است و تبدیل آن به دیه تنها از طریق مصالحه ای که مستلزم رضایت هر دو طرف (ولی دم و قاتل) باشد، صورت می گیرد. اگر قاتل از پرداخت دیه امتناع کند، مرجعی نمی تواند او را ملزم به پرداخت کند.

ظاهراً هر دو گروه در نهایت به این نتیجه می رسند که رضایت قاتل در تبدیل قصاص به دیه شرط است؛ چون آن ها در مبحث لزوم رضایت ولی دم در تبدیل قصاص به دیه، شرط رضایت قاتل را نیز افزوده اند.

مطابق این دیدگاه ها، حاکم می تواند در مقابل دیه از قصاص صرف نظر کند، اما حق

گذشت بلاعوض (عفو مطلق) را ندارد. دلیل این امر آن است که دیه، «حق لجميع المسلمین» (حقی برای همه مسلمانان) تلقی می‌شود (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۱۶۲)، و حاکم حق ندارد حقی را که متعلق به عموم جامعه است، به صورت بلاعوض ساقط کند

دیدگاه غیر مشهور: جواز عفو بلاعوض توسط حاکم

در مقابل دیدگاه مشهور، گروهی از فقها از جمله ابن ادریس حلی و با تفسیری که شهید ثانی از شهید اول ارائه می‌دهد، قائل به جواز عفو بلاعوض توسط حاکم در مورد مقتولی هستند که ولی دم خاصی ندارد.

۱. دیدگاه ابن ادریس حلی: ابن ادریس حلی نظر شیخ طوسی در «النهایه» مبنی بر عدم جواز عفو حاکم را رد می‌کند و معتقد است: چون امام ولی مقتول فاقد ولی خاص است، مانند دیگر اولیای دم، حق قصاص دارد و می‌تواند آن را به اختیار خود (قتل یا عفو) اعمال کند. واگر امام و قاتل بر سر دیه مصالحه کنند، دیه به حق امام تعلق می‌گیرد، نه بیت‌المال مسلمین. ایشان استدلال می‌کند که نزد امامیه، دیه به وارثان مال و ترکه می‌رسد (به استثنای کلاله مادری). در مورد مقتول بلاوارث، دیه به امام مسلمین می‌رسد، زیرا جنایت بر چنین مقتولی، در حکم جنایت بر کسی است که امام در حکم عاقله او حساب می‌شود (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۳۶).

۲. دیدگاه شهید اول و تفسیر شهید ثانی: شهید اول در کتاب «اللمعه الدمشقیه»، عدم جواز عفو را با تعبیر «قیل» (گفته شده است) و به صورت مجهول بیان می‌کند. شهید ثانی این نحوه بیان (استفاده از «قیل») توسط شهید اول را نشانه‌ای از ضعف حکم نزد او دانسته و نتیجه می‌گیرد که ظاهراً شهید اول به جواز عفو بلاعوض تمایل داشته است (شهید ثانی، الروضه البهیة، ج ۱۰، ص ۲۸۸).

بر این اساس، حداقل دو فقیه برجسته (ابن ادریس حلی و شهید اول)، با دلایلی متفاوت، با نظر مشهور که عفو بلاعوض را برای حاکم منع می‌کند، مخالفت کرده و جواز عفو بلاعوض را در مورد مقتول فاقد ولی خاص می‌پذیرند

- ادله دیدگاه مشهور فقهای مذهب اهل بیت علیهم‌السلام در مورد دیه و عدم جواز عفو بلاعوض

در قتل فاقد ولی

مشهور فقها معتقدند که در مورد فردی که به قتل رسیده و هیچ ولی شرعی ندارد، حاکم شرع (امام) حق ندارد قاتل را بدون دریافت دیه ببخشد (عفو بلاعوض). امام باید یا قاتل را قصاص کند یا دیه را اخذ نموده و آن را به بیت المال مسلمین واریز نماید. این موضع فقهی بر دو روایت مهم از امام صادق علیه السلام متکی است که هر دو از طریق «ابی ولاد حنّاط» نقل شده‌اند.

الف) روایت اول (قتل مقتول بی ولی مطلق)

در مورد مردی که کشته شده و ولی غیر از امام ندارد، امام صادق علیه السلام فرمودند: «امام نمی تواند قاتل را بدون عوض عفو کند، بر امام است که یا قاتل را به قتل رساند و یا به اخذ دیه اقدام نماید و آن را در بیت المال مسلمین قرار دهد، چون جنایت چنین مقتولی فاقد ولی است و بر امام است، پس دیه وی نیز برای مسلمین خواهد بود.» این روایت (حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۵، ۱۴۰۹ق) دلالت دارد که امام ولی مقتول فاقد ولی است و حق صرف نظر کردن از دیه را ندارد.

ب) روایت دوم (قتل مقتول مسلمان با خویشاوندان ذمی)

ابن ولّاد از امام صادق علیه السلام در مورد قتل مرد مسلمانی پرسید که اولیای مسلمان ندارد، اما خویشاوندانی از اهل ذمه دارد. امام علیه السلام در پاسخ بیان کردند که ابتدا اسلام بر خویشاوندان عرضه می شود؛ اگر قبول نکردند، امام ولی دم خواهد بود. در این صورت: «امام می تواند قصاص کند یا دیه بگیرد. آنگاه آن را در بیت المال مسلمین قرار دهد؛ چون جنایت چنین مقتولی بر امام است. پس دیه هم برای امام مسلمین خواهد بود.»

و در مورد عفو بلاعوض سؤال شد، امام پاسخ دادند: «این حق تمامی مسلمین است؛ بر امام است که قاتل را به قتل برساند یا دیه بگیرد و حق عفو ندارد.» (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۰۷، ۱۴۱۳ق).

دلالت این دو روایت روشن است، اما سند آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته است: شیخ صدوق در حاشیه من لا یحضره الفقیه (ص ۴۶۹) طریق خود به ابی ولّاد حنّاط (حفص بن سالم مولى بنی مخزوم) را که از طریق سعد بن عبدالله، هشتم مسروق هندی و حسن بن

محبوب است، «صحیح» می‌داند. محقق خوئی در معجم رجال الحدیث اشاره می‌کند که ابی ولاد از دو طریق روایت کرده و هر دو طریق «درستی و صحیحی» هستند، زیرا نجاشی، ابن فضال و شیخ، او را «ثقه» دانسته‌اند.

بر اساس این روایات، امام به عنوان ولی دم در موارد فقدان ولی خاص، حق عفو بلاعوض ندارد، زیرا دیه این قتل، «حق جمیع مسلمین» است و امام حق ندارد حقوق عمومی را ساقط کند. علت این حکم نیز آن است که در حالت خطای محض، دیه چنین مقتولی از بیت‌المال پرداخت می‌شد و حال که وی مقتول شده، دیه‌اش باید به بیت‌المال بازگردد.

این استدلال مورد پذیرش عده زیادی از فقها قرار گرفته است؛ چنانکه شهید ثانی این قول را «قول اصحاب مشهور و نزدیک به اجماع» می‌داند (مسالك الافهام إلى شرایع الاسلام، ج ۱۰، ص ۲۸۸، ۱۴۱۰ق)

- ادله دیدگاه غیر مشهور در مورد دیه و عفو در قتل فاقد ولی

دیدگاه غیر مشهور در این مسئله فقهی معتقد است که دیه مقتول فاقد وارث، حق امام علیه السلام است و ایشان مطلقاً در مورد آن، از جمله حق عفو بلاعوض، اختیار تام دارند. این دیدگاه بر دو دسته استدلال اصلی استوار است: دسته اول مبتنی بر روایات انفال و دسته دوم مبتنی بر تفسیر جایگاه ولی امر در قوانین معاصر.

الف) استدلال فقهی مبتنی بر انفال

این دسته از ادله بر این مبنا استوار است که اموال و ما ترک شخص فاقد وارث (بلاوارث)، جزء انفال محسوب می‌شود.

روایاتی وجود دارد که صراحت در این معنا دارند. یکی از این روایات بیان می‌کند: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ وَارِثٌ مِنْ قَبْلِ قَرَابَةِ وَ لَا مَوْلَى عَتَاqِهِ ضَمِنْ جَرِيرَتِهِ فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ.» (هر کس بمیرد و هیچ وارثی از خویشاوندان و مولای عتق خود نداشته باشد، ضامن جریره او (امام) است و مال او از انفال خواهد بود.) دسته دیگری از روایات، انفال را حق ویژه‌ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از ایشان، حق امام می‌دانند (حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۴۷). با

انضمام این دو دسته روایت، نتیجه گرفته می‌شود که دیه مقتول بلاوارث، جزء ما ترک او محسوب شده و چون ما ترک بلاوارث جزء انفال و حق امام است، پس دیه نیز ملک امام خواهد بود. در نتیجه، امام در این امر صاحب اختیار تامه است و می‌تواند بر اساس مصلحت، در مورد قصاص یا دیه تصمیم بگیرد و حتی حق دارد دیه را ساقط کرده و عفو بلاعوض نماید (طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۴۰۰ق، ص ۱۹۹).

بنابراین، در این دیدگاه، دیه در حکم مال متعلق به امام است و ایشان می‌توانند در آن تصرف کنند.

ب) استدلال مبتنی بر قانون و تفویض اختیار (دیدگاه معاصر)

دلیل دوم برای جواز تصمیم‌گیری مطلق حاکم (ولّی امر مسلمین) در خصوص دیه مقتول فاقد ولّی، استناد به ساختار قضایی و جایگاه ولّی امر در قوانین موضوعه کشور جمهوری اسلامی ایران است:

ماده ۲۶۶ قانون مجازات اسلامی به صراحت تعیین می‌کند که در صورت فقدان ولّی برای مقتول یا عدم دسترسی به او، ولّی دم او ولّی امر مسلمین خواهد بود. این ماده سپس نحوه اعمال اختیارات را مشخص می‌کند: رئیس قوه قضائیه، پس از اخذ استیذان از ولّی امر مسلمین، اختیار لازم برای تعقیب مجرم و تقاضای قصاص یا دیه حسب مورد را به دادستان‌های مربوطه تفویض می‌نماید. این تفویض اختیار، بر پایه «گستره مسئولیت‌های ولّی امر» بنا شده است؛ چرا که ایشان به عنوان حاکم، دارای اختیارات گسترده‌ای هستند و می‌توانند این مسئولیت‌های قضایی را به زیرمجموعه‌های شایسته تفویض کنند.

نکته کلیدی این است که ماده مذکور، مستقیماً به تقاضای قصاص یا اخذ دیه اشاره می‌کند. اما همانطور که نویسندگان متخصص فقه و حقوق اشاره کرده‌اند، این ماده قانونی در خصوص جواز مصالحه به دیه یا عفو بلاعوض، سکوت کرده است (حسین ناصری مقدم، عباس علی سلطانی، کریم صفایی، «گستره اختیارات حاکم اسلامی در جایگاه ولّی دم»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، شماره ۸، تابستان ۱۳۹۲، ص ۹۴).

این سکوت قانونی می‌تواند به عنوان مجوزی برای اعمال اختیار مطلق ولّی امر تلقی شود،

زیرا اگر بنا بر سلب اختیار عفو و مصالحه از حاکم بود، قانون ملزم به ذکر آن بود. این تفسیر با استدلال فقهی مبنی بر اینکه دیه در این حالت مال امام و تحت اختیار تام ایشان است، همخوانی دارد و جواز عفو بلاعوض را تقویت می‌کند.

بنابراین اگرچه استناد به قانون مبتنی بر جایگاه ولیّ امر است، اما عدم تصریح قانون به منع عفو بلاعوض، می‌تواند به عنوان سکوت شارع تلقی شده و زمینه را برای اعمال اختیار کلی امام (به عنوان صاحب مال و ولیّ) در جهت مصالحه و عفو فراهم آورد، که این با استدلال فقهی (بخش الف) مبنی بر مالکیت امام بر دیه، سازگارتر است.

تحلیل و بررسی دیدگاه‌های فقهی در مورد دیه مقتول فاقد ولیّ

اختلاف اصلی میان دیدگاه مشهور و غیر مشهور در فقه امامیه، بر سر حق عفو امام علیه السلام از دیه مقتول فاقد ولیّ است، در حالی که هر دو گروه بر حق امام در تبدیل قصاص به دیه (مصالحه به دیه) در قتل عمدی، اتفاق نظر دارند.

نقطه کانونی اختلاف؛ ماهیت حقوقی دیه مقتول بلاوارث هست؛ اینکه آیا این دیه حق جمیع مسلمین (بیت‌المال) است یا حق خاص امام علیه السلام؟

۱. دیدگاه مشهور: دیه، حق جمیع مسلمین (غیر قابل عفو توسط امام)

این دیدگاه مستند به برخی روایات (از جمله روایات ابی ولاد) است که دیه فرد فاقد وارث را به بیت‌المال مسلمین ملحق می‌دانند.

بنابراین اگر دیه حق همه مسلمین باشد، امام علیه السلام در آن صرفاً به عنوان ولیّ بر بیت‌المال تصرف می‌کند، نه به عنوان مالک مطلق. در نتیجه، ایشان حق گذشت و عفو بلاعوض از دیه را نخواهد داشت، زیرا نمی‌تواند حق عمومی مسلمین را به صورت مجانی ساقط کند.

۲. دیدگاه غیر مشهور: دیه، حق خاص امام (قابل عفو توسط امام)

این دیدگاه مستند به روایاتی است که ما ترک فرد بلاوارث را جزء انفال دانسته و انفال را حق خاص امام علیه السلام می‌داند (مانند روایتی که در استدلالات قبلی ذکر شد).

بنابراین اگر دیه حق خاص امام باشد، ایشان مالک آن تلقی شده و اختیار تام در نحوه تصرف و هزینه کردن آن (و در نتیجه، حق عفو بلاعوض) را خواهد داشت.

- تقویت دیدگاه غیر مشهور (جواز عفو توسط امام)

به نظر می‌رسد دیدگاه غیر مشهور مبنی بر جواز عفو دیه توسط امام علیهم السلام به دلیل مالکیت ایشان بر آن، قوی‌تر است؛ و این تقویت بر اساس نقاط زیر استوار است:

الف) تفاوت در دلالت روایات و رویه فقهی

۱. تعارض و تمیید روایات: روایاتی که دیه را حق جمیع مسلمین می‌دانند (مستند مشهور)، با روایاتی که ما ترک بلاوارث را حق امام (انفال) می‌دانند، در تعارض ظاهری قرار می‌گیرند. با توجه به اینکه تمام فقیهان شیعه (حتی پیروان دیدگاه مشهور) بر این امر اتفاق نظر دارند که ارث بلاوارث جزء انفال و حق امام است، حمل روایات دال بر اختصاص دیه به جمیع مسلمین بر تقیه یا حمل آن بر موارد خاص، یا دیدن آن به عنوان حکمی که در برابر ادله قوی‌تر تعدیل شده، منطقی‌تر است (بحواله: بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۳۱).
۲. عدم سازگاری رویه مشهور با مبنای خود: عجیب آن است که فقهای مشهور، ارث بلاوارث را حق امام می‌دانند (بر اساس انفال بودن)، اما همین دیه را که جزء ما ترک است، حق جمیع مسلمین می‌شمارند؛ این دو حکم بر مبنای یک عنوان (انفال) صادر شده و سازگاری داخلی فقهی کمتری دارد.

ب) اقوال فقهی مؤید مالکیت امام

اقوال فقهای بزرگ شیعه، به‌ویژه متقدمین، به وضوح مالکیت امام بر اموال بلاوارث (که دیه نیز شامل آن می‌شود) و اختیار تصرف ایشان را تأیید می‌کند، که این مستقیماً پشتوانه دیدگاه غیر مشهور است:

۱. شیخ طوسی رحمته الله علیه: ایشان پس از بیان اینکه مال بلاوارث به بیت‌المال اختصاص دارد، قید می‌کند که «هر جایی که مالی برای بیت‌المال باشد، نزد ما (امامیه) برای امام است. اگر امام

عادل یافت گردد، به ایشان تحویل داده می‌شود؛ در غیر این صورت باید همانند دیگر اموال امام نگهداری شود و اگر مال مزبور در مصالح مسلمین هزینه شود، دلیلی بر برائت ذمه [امام] وجود ندارد» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۲۲). این نشان می‌دهد که در نظر ایشان، مالک نهایی امام است و بیت‌المال در غیاب امام، حکم مال امام را دارد.

۲. محقق حلی رحمته الله علیه: ایشان صراحتاً بیان می‌دارد که «میراث مسلمین که وارث ندارد، برای امام است؛ هرگونه که بخواهد می‌تواند آن را هزینه کند» (محقق حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۳۴). این عبارت مستقیماً جواز عفو بلاعوض را تأیید می‌کند.

۳. علامه حلی رحمته الله علیه: ایشان قول مشهور را بیان کرده اما ادامه می‌دهد که «مشهور آن است که میراث مسلمین که وارث ندارد مخصوص امام است» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۱۱۳). این نقل قول نشان می‌دهد که حتی در مکتب حلی نیز، نظر قوی‌تر به اختصاص آن به امام متمایل است. بنابراین با توجه به اینکه امام در هر دو صورت (چه مصالحه قصاص به دیه و چه عفو دیه)، به عنوان ولی دم قرار گرفته است، و با در نظر گرفتن تقویت ادله روایی و تأیید صریح فقهای بزرگ بر اینکه اموال بلاوارث (و در نتیجه دیه) حق خاص امام است، دیدگاه غیر مشهور مبنی بر جواز عفو امام از دیه قوی‌تر به نظر می‌رسد، زیرا ایشان در جایگاه مالک قرار دارد و می‌تواند از حق خود بگذرد.

همانطور که اشاره شد، تمامی شواهد فقهی (نظیر کلام شیخ طوسی و محقق حلی) حکایت از این دارد که میراث بلاوارث (که دیه نیز جزء آن است) حق امام رحمته الله علیه است و هرگونه تصرف در آن منوط به اذن ایشان است.

این امر با ظاهر برخی روایات ابی ولاد که دیه را حق جمیع مسلمین می‌داند و مبنای دیدگاه مشهور قرار گرفته، تناقض آشکاری ایجاد می‌کند؛ زیرا اگر حق جمیع مسلمین باشد، امام حق عفو بلاعوض ندارد.

- موضع صاحب جواهر رحمته الله علیه در مواجهه با تناقض

صاحب جواهر رحمته الله علیه در صدد توجیه این تناقض بین کلام فقها در باب ارث بلاوارث (که حق امام

است) و کلامشان در باب دیه بلاوارث (که به ظاهر حق جمیع مسلمین دانسته شده)، برآمده و دوراھکار ارائه می دهد:

۱. طرح روایات مشهور: پذیرش روایاتی که دیه را حق جمیع مسلمین می داند و نادیده گرفتن ادله ی دیگر.

۲. تأویل تعبیر «بیت المال امام»: حمل تعبیر «بیت المال امام» در باب ارث بلاوارث، بر امامت عامه ای که در نهایت به نفع جمیع مسلمین بازگشت می کند؛ چرا که امام رئیس امت است. سپس ایشان با ذکر مثال انتقال مال بلاوارث به امام بعدی (و نه ورثه ی شخصی امام متوفی)، این دیدگاه دوم را تقویت می کند که آن مال، حکمی شبیه به اموال عمومی دارد. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۹، ص ۴۴)

– نقد توجیه صاحب جواهر و تقویت دیدگاه غیر مشهور

به نظر می رسد تلاش صاحب جواهر برای توجیه دیدگاه مشهور، نتوانسته است استدلال دیدگاه غیر مشهور مبنی بر مالکیت امام و حق عفو را به کلی رد کند:

۱. تخصیص در برخی عبارات: اگرچه صاحب جواهر در صدد جمع است، اما در برخی عبارات (نقل شده از طوسی، ج ۴، ص ۲۳)، دیه مختص امام دانسته شده است. این نشان می دهد که اختلاف نظر همچنان در فقه وجود دارد.

۲. انتقال به امام بعدی، دلیل بر عمومیت نیست: استدلال انتقال مال بلاوارث به امام بعدی، دلیلی قطعی بر این نیست که آن مال حق جمیع مسلمین بوده و امام در آن حقی نداشته باشد. زیرا انتقال به امام بعدی، در واقع حفظ اموال متعلق به منصب امامت است، نه لزوماً اموال بیت المال عمومی.

۳. تطابق نظر ابن ادریس حلّی رحمته الله: ابن ادریس حلّی رحمته الله، که قائل به حق امام بر دیه و جواز عفو است، خود شاهد بر این است که انتقال مال بلاوارث به امام بعدی، به معنای نفی حق عفو امام نیست. او معتقد است دیه حق امام است و با فوت او، به امام بعدی منتقل می شود، نه به ورثه شخصی او. این نشان می دهد که مفهوم «بیت المال امام» با «اموال شخصی امام»

متفاوت است، اما همچنان مالکیت آن در حیظه اختیارات امام است و صرفاً به دلیل جایگاه امامت، به امام بعدی منتقل می‌شود.

۴. عدم تفاوت معنایی «بیت‌المال امام» و «بیت‌المال مسلمین»: فقیهان برای هر دو لفظ را به یک معنا به کار برده‌اند (چنانچه در کلام ابن ادریس دیده می‌شود). اگرچه این امر ظاهراً نظر مشهور را تقویت می‌کند، اما نکته کلیدی این است که در فقه امامیه، رئیس و ولیّ مطلق امور مسلمین و متصدی بیت‌المال، امام است. بنابراین، تفویض اختیار و تصرف امام در «بیت‌المال امام» (که همان بیت‌المال مسلمین است) به دلیل احراز منصب، حق تصرف کامل را به ایشان می‌دهد، که این همان مالکیت است و شامل حق عفو بلاعوض خواهد بود.

با توجه به آنچه بیان شد، تلاش صاحب جواهر برای جمع بین اقوال، نشان‌دهنده وجود تعارض واقعی در کلمات فقهاست. با این وجود، روایاتی که دیه را حق امام می‌دانند و اقوال فقهایی مانند محقق حلی و شیخ طوسی در تأیید مالکیت امام و اختیار تصرف کامل ایشان، قوی‌ترین پشتوانه را برای دیدگاه غیر مشهور (جواز عفو بلاعوض دیه توسط امام) فراهم می‌آورد؛ چرا که حق مالکیت، مستلزم حق اسقاط آن (عفو) است.

تعارض اصطلاحات و توجیه صاحب جواهر رحمته‌الله

علی‌رغم وجود روایاتی که دیه را حق جمیع مسلمین می‌دانند، بسیاری از فقها تصریح کرده‌اند که میراث بلاوارث حق امام علیه‌السلام است. صاحب جواهر رحمته‌الله برای حل این تناقض، تعبیر «بیت‌المال امام» را به «بیت‌المال مسلمین» تأویل کرده و دلیل آن را انتقال مال به امام بعدی (نه ورثه شخصی) می‌داند.

شواهد تقویت‌کننده دیدگاه غیر مشهور (حق امام)

استدلالات جدید، صحت دیدگاه مالکیت امام را از چند منظر تقویت می‌کند:

۱. عدم تلازم بین اصطلاحات «بیت‌المال امام» و «بیت‌المال مسلمین»

بر اساس برخی تفکیک‌ها، میان دو اصطلاح تفاوت وجود دارد:

بیت‌المال امام: اموالی که بر اساس منصب امامت به امام می‌رسد (مانند انفال)، که امام در مصرف آن اختیار تام دارد و کسی بدون اذن ایشان نمی‌تواند تصرف کند (منتظری، ج ۷، ص ۴۰۷).
بیت‌المال مسلمین: اموالی که به طور مشخص حق همه مسلمین است (مانند اراضی مفتوح‌عنوة)، که امام فقط بر آن نظارت دارد و منافعش را در جهت مصالح عمومی هزینه می‌کند (شهید ثانی، ج ۳، ص ۵۷).
اگر دیه جزء دسته اول باشد، حق عفو برای امام محفوظ است.

۲. تحلیل عملکرد ائمه علیهم السلام و کلام شیخ طوسی رحمته الله

دو روایت وجود دارد که امام علی علیه السلام میراث بلاوارث را به اهل بلد متوفی سپردند (طوسی، ج ۴، ص ۱۹۶). شیخ طوسی رحمته الله این روایات را شاذ دانسته و نهایتاً در توجیه عمل حضرت علی علیه السلام می‌گوید: حتی اگر این روایات را بپذیریم، امام از آن جهت که حق اوست، به مقتضای مصلحت، آن را به همشهریان متوفی تسلیم نموده است.
این توجیه شیخ طوسی رحمته الله خود دلیل محکمی بر این است که میراث بلاوارث (و در نتیجه دیه) حق امام است، چه روایات معارض با آن پذیرفته شوند و چه این روایات پذیرفته شوند، عمل حضرت علی علیه السلام مبتنی بر مالکیت و اختیار تصرف بوده است.

۳. تفسیر روایات مشهور بر اساس تقیه یا مصلحت

روایاتی که دیه را حق جمیع مسلمین می‌دانند و مبنای عدم جواز عفو هستند، با دو فرض قابل تضعیف می‌باشند:

۱. ممکن است امام صادق علیه السلام در پاسخ به سائل، به دلیل نزدیکی محتوای روایت به دیدگاه عامه در باب بیت‌المال مسلمین، تعبیر «بیت‌المال مسلمین» را از باب تقیه به کار برده باشند (همانطور که حر عاملی نیز شاهد این تفسیر است و حمل تعبیر بر «بیت‌المال امام» را ممکن می‌داند) (حر عاملی، ج ۲۶، ص ۲۴۹).
۲. یا اینکه مقصود این بوده که امام اجازه داده‌اند فقرا از آن استفاده کنند (تفضل امام)، نه اینکه حق استحقاقی مسلمین باشد.

با توجه به شواهد قوی مبنی بر مالکیت امام بر اموال بلاوارث (تأیید شده توسط توجیه شیخ طوسی در باب تسلیم به اهل بلد) و عدم دلالت قطعی روایات مشهور بر سلب حق عفو (به دلیل احتمال تقیه یا حمل بر بیت‌المال عمومی)، دیدگاه غیر مشهور مبنی بر اینکه دیه حق امام است و ایشان به دلیل احراز منصب امامت، حق اسقاط (عفو بلاعوض) آن را دارند، قوت بیشتری می‌یابد. در این صورت، با گذشت امام، او ولی دم محسوب می‌شود.

- دیدگاه و ادله موافقان عفو حاکم از قصاص در فرض نبود اولیای دم در فقه مذاهب اربعه

اهل سنت

دیدگاه جمهور

در میان فقهای مذاهب اربعه، در خصوص حق عفو حاکم نسبت به قصاص، اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این باورند که ولی امر، در صورت اقتضای مصلحت، می‌تواند حق عفو را در برابر پرداخت دیه اعمال کند؛ اما عفو بدون اخذ خون‌بها (دیه) جایز نیست، زیرا در صورت چنین عفوی، حقی که برای تمام مسلمانان ثابت است، ساقط می‌شود (الشیرازی، ج ۳، ص ۱۹۸، دارالکتب العلمیه، ترقیم الکتب موافق للمطبوع وهو مذیل بالحواشی).

اگر مقتول هیچ وارثی نداشته باشد، و در صورتی که برده باشد و نه مولا و نه مولای مولا وجود داشته باشد، ولی مقتول سلطان خواهد بود. فقیه حنفی، کاسانی، در بدائع الصنائع بیان می‌کند: «اگر ورثه‌ای نباشد، سلطان ولی مقتول است» (کاسانی، ۱۹۸۲م، ج ۷، ص ۲۴۵). بنابراین، در فقدان ورثه، سلطان وارث مقتول محسوب می‌شود و در نتیجه ولی دم او نیز خواهد بود.

با توجه به دیدگاه‌های مطرح‌شده، می‌توان گفت که اگر مجنی‌علیه یا مقتول ولی دم نداشته باشد، به اتفاق همه فقهای ولی دم مقتول، سلطان یا حاکم مسلمانان است. در این حالت، همان‌طور که ذکر شد، به عقیده اکثر فقها - و به عبارت دیگر بر اساس اجماع - ولی امر یا حاکم نمی‌تواند جانی را بدون دریافت خون‌بها عفو کند، اما در خصوص اعمال قصاص یا گرفتن خون‌بها از جانی مختار است. بنابراین، ولی امر یا حاکم در مورد مقتولی که ولی دم ندارد، صلاحیت قصاص یا مصالحه با اخذ دیه را دارد، ولی عفو رایگان جایز نیست.

دیدگاه غیر مشهور

برخی از فقهای مذاهب اربعه معتقدند که ولی امر حق عفو را، چه در برابر مال و چه بدون مال، دارد؛ زیرا ولی امر در واقع ولی دم مجنی علیه یا مقتول است و مانند سایر اولیای دم می تواند در برابر دیه، بیش تر یا کمتر از آن، از قصاص گذشت کند یا حتی جانی را به طور رایگان عفو نماید (زید بن عبدالکریم، العفو عن العقوبة فی الفقه الإسلامی، ص ۲۵۶).

دلیل بر دیدگاه جمهور

دلیل فقهای جمهور بر این که حاکم (سلطان) در فرض نبود اولیای دم، ولی مقتول محسوب می شود، روایتی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند:

«السلطانُ ولیٌّ مَنْ لا ولیَّ لَهُ» (سلطان ولی کسی است که ولی ندارد).

این حدیث را احمد بن حنبل در مسند الامام احمد بن حنبل نقل کرده است (احمد بن حنبل، ابوعبدالله الشیبانی، مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۶۵).

مفاد این حدیث روشن و صریح است؛ به وضوح بیان می کند که در صورت نبود ولی شرعی برای مقتول، سلطان یا حاکم مسلمانان، ولی او محسوب می شود. بنابراین، حاکم می تواند به جای ولی دم، درباره قصاص، دیه یا عفو تصمیم گیری کند.

به لحاظ سند هم این روایت در همان منبع (مسند احمد بن حنبل) بررسی شده و محدثان در حواشی آن تصریح کرده اند که حدیث صحیح است (احمد بن حنبل، مسند احمد، ط. الرسالة، ج ۴۲، ص ۲۰۰). همچنین این روایت در مصنف ابن ابی شیبیه نیز آمده است (ابن ابی شیبیه کوفی، ابوبکر عبدالله، المصنف، ج ۷، ص ۲۸۴).

افزون بر این منابع، ضیاء الدین مقدسی در کتاب الأحکام نیز بیان می کند که این روایت را احمد بن حنبل، ابوداود، ابن ماجه و ترمذی نقل کرده اند و به اعتبار سلسله روایت، حدیث در مرتبه ی حسن قرار دارد؛ زیرا راوی آن، سلمان بن موسی است. گرچه بخاری او را راوی برخی منکرات دانسته، اما مسلم نیز گاه از او روایت کرده است (مقدسی، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۱۱۹).

بنابراین، حدیث «السلطان ولی من لا ولی له» اساس فقهی دیدگاه جمهور است که

می‌گوید وقتی مقتول فاقد اولیای دم باشد، ولی او سلطان یا حاکم مسلمانان است. همان‌گونه که در فقه اهل بیت آمده است که امام ولی کسی است که ولی ندارد، در فقه مذاهب اربعه نیز این مبنا پذیرفته شده و بر مشروعیت ولایت حاکم در چنین مواردی تأکید شده است.

دلیل دیدگاه غیر مشهور (تأکید بر ولایت مطلق حاکم و حق عفو)

دیدگاه غیر مشهور فقها در مذاهب اربعه، قائل به حق مطلق ولی امر (حاکم) در عفو قصاص، چه در برابر دیه و چه به صورت مجانی است. این دیدگاه بر این اصل استوار است که حاکم، ولی حقیقی مقتول فاقد ولی خاص است و تمام اختیارات اولیای دم را دارا می‌باشد. استدلال‌های تقویت‌کننده (مبتنی بر دخالت حاکم در ولایت ولی دم):

موارد زیر نشان می‌دهد که در صورت وجود مصلحت یا تعارض حق فردی با حق جامعه، ولایت حاکم بر حق ولی دم تقدم یافته یا جایگزین آن می‌شود که این امر، لازمه‌ی حق مطلق حاکم در عفو است:

۱. عدم تأثیر عفو مشروط یا معلق: اگر ولی دم به دلیل خوف یا تهدید از سوی قاتل عفو کند، این عفو «غیر مؤثر» تلقی شده و حکومت حق مداخله دارد. همچنین، عفو مشروط به دریافت دیه (مانند واقعه تاریخی زمان حضرت علی علیه السلام) تنها با تأیید حاکم مؤثر است، که این تأیید نشان می‌دهد رضایت ولی دم به تنهایی کافی نیست و حاکم نقش داور نهایی و تأییدکننده را دارد. (برگرفته از: محمد عمار خان، الشریعة اکادمی، ج ۲۴، شماره ۱۰، ۲۰۱۳ میلادی)

۲. همدستی و جرایم سنگین: در مواردی که اولیای دم با قاتل همدست شوند یا قتل در چارچوب جرایم قبیله‌ای رخ دهد، دادگاه و حکومت موظف به تحقیق هستند و حق دارند عفو قاتل را لغو کنند. این امر بیانگر آن است که وقتی عفو به نظم عمومی خلل وارد کند، حاکم حق لغو آن را دارد. (برگرفته از: محمد عمار خان، الشریعة اکادمی، ج ۲۴، شماره ۱۰، ۲۰۱۳ میلادی)

۳. انحصار حق در جرایم کبیره توسط حاکم: در مواردی که جرم بسیار سنگین است، سابقه تاریخی نشان می‌دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رأساً قصاص می‌کردند. همچنین در میان فقهای مذاهب اربعه، نظراتی وجود دارد که حق عفو را از اولیای دم سلب و به دولت واگذار می‌کند:

• نظر امام ابو یوسف این هست که؛ اگر قتل به دفعات خفه کردن رخ دهد، قصاص بر عهده دولت است.

اسحاق بن راهویه (مالکیه) هم می گوید: در قتل های رخ داده در مکان خلوت (ویرانه)، قصاص به ذمه دولت است و اولیای دم حق عفو ندارند.

در نظر شافعیه، اگر حاکم مسلمانان به قتل برسد، اولیای دم حق عفو ندارند و دولت باید قصاص کند. (برگرفته از: محمد عمار خان، الشریعة اکادمی، ج ۲۴، شماره ۱۰، ۲۰۱۳ میلادی)

مجموع این موارد که در آن حق عفو از اولیای دم سلب شده یا تحت نظارت حاکم قرار می گیرد، زمینه را برای پذیرش این دیدگاه فراهم می کند که در نهایت، دولت حق قصاص یا عفو را به دست می گیرد و نیازی به پرسش از اولیای دم نیست. این دیدگاه مبنی بر اختیار حاکم در عفو قصاص، در فقه شیعه نیز به عنوان قول غیر مشهور وجود داشته است. (برگرفته از: محمد عمار خان، الشریعة اکادمی، ج ۲۴، شماره ۱۰، ۲۰۱۳ میلادی)

نتیجه گیری نهایی: تقابل دیدگاه ها پیرامون اختیار عفو حاکم در قصاص

بررسی فقهی مسئله ی عفو در قصاص، به ویژه در غیاب اولیای دم یا در تعارض با مصلحت، دو دیدگاه عمده را در فقه شیعه (اهل بیت) و فقه اهل سنت نمایان می سازد که حول محور میزان اختیارات «حاکم» یا «دولت» در مدیریت حق مقتول و جامعه می چرخد.

در فقه اهل بیت (شیعه)، در فرض فقدان ولی دم، دیدگاه مشهور بیان می کند که حاکم در جایگاه ولی دم قرار می گیرد و حق قصاص یا اخذ دیه را دارد، اما حق عفو بلاعوض (رایگان) ندارد؛ زیرا دیه را حقی متعلق به بیت المال می داند که حاکم حق صرف نظر کردن از آن را ندارد. در مقابل، دیدگاه غیر مشهور قائل است که حاکم علاوه بر حق قصاص، اختیار عفو بلاعوض را نیز داراست که این امر دال بر ولایت مطلقه وی است.

مشابه این تقسیم بندی در فقه مذاهب اربعه (اهل سنت) نیز مشاهده می شود. جمهور فقهای مذاهب با دیدگاه مشهور شیعه همسو هستند: حاکم در نبود ولی حق قصاص دارد، اما حق عفو بلاعوض را ندارد، چرا که دیه را حق مسلمین تلقی می کنند. با این حال، دیدگاه

غیرجمهور (غیرمشهور)، اختیار دولت یا حاکم را گسترده‌تر می‌داند؛ آن‌ها معتقدند حاکم حق عفو از قصاص را دارد و حتی بدون اجازه ولیّ زنده نیز می‌تواند حکم به عفو دهد، با این توجیه که جرم سنگین دارای جنبه‌ی عمومی است و مصلحت عمومی بر حق فردی اولویت دارد. در جمع‌بندی نهایی، اختلاف اصلی در هر دو مکتب بر این مسئله کانونی متمرکز است: اولاً، ماهیت حقوقی دیه در غیاب ولیّ (حق بیت‌المال یا حق فردی)، و ثانیاً، گستره‌ی ولایت حاکم؛ آیا این ولایت محدود به اجرای قصاص یا دریافت دیه است (دیدگاه مشهور)، یا شامل اختیار مطلق در عفو رایگان نیز می‌شود (دیدگاه غیرمشهور) که این امر نشان‌دهنده تقدم مصلحت عمومی بر حقوق فردی در برخی چارچوب‌های فقهی است.

کتابنامه

قرآن مجید

نهج البلاغه

- ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد، السراير الحاوی لتحرير الفتاوى، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين قم، ۱۴۱۰ق، چ دوم
- ابن براج، قاضی عبد العزيز، المهذب، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه المدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۰۶ق، چ اول
- ابن فارس، معجم مقاييس اللغة، ج ۴ ص ۵۶، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم ۱۴۰۴ق، چ اول
- ابن منظور، ابو الفضل محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ۱۵ ص ۷۲، دار الفكر بيروت لبنان، لطباعه والنشر والتوزيع دار صادر، ۱۴۱۴ق، چ سوم
- ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم بن محمد، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، ۱۴۱۹ق
- اردبيلي، احمد بن محمد، مجمع الفايده والبرهان في شرح ارشاد الاذهان، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه المدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۰۳ق، چ اول
- اصفهانى، حسين بن محمد راغب، مفردات الفاظ قرآن، دار العلم دار الشاميه لبنان سوريه، ۱۴۱۲ق، چ اول
- بحر العلوم، محمد بن محمد تقى، بلغه الفقيه، منشورات مكتبه الصادق تهران، ۱۴۰۳ق
- الجزيرى، عبد الرحمن، الفقه على المذاهب الاربعه، دار الكتب العلميه بيروت لبنان، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، ۱۴۲۴ق، چ دوم
- حرعاملی، محمد بن حسن، وسايل الشيعه، موسسه آل البيت علیهم السلام قم، ۱۴۰۹ق، چ اول
- حسين ناصرى مقدم، عباس على سلطاني، كريم صفایی، گستره اختيارات حاکم اسلامي در جاىگاه ولی دم، مطالعات فقه و حقوق اسلامي سال ۵ شماره ۸ تابستان ۹۲
- حلى، جمال الدين، احمد بن محمد اسدى، المهذب البارع فى شرح مختصر النافع، دفتر

- انتشارات اسلامی وابسته جامعه المدرسين حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق، چ اول
خمینی، روح الله، موسوعه الامام خمینی ولایت فقیه حکومت اسلامی، موسسه تنظیم و نشر
آثار امام خمینی تهران، ۱۴۳۴ق، چ ۲۹
زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۷، ص ۵۷۷، دار الفکر سوریه دمشق، کتاب مقابل
علی المطبوع و مرقم آلیاً ترقیماً غیر موافق للمطبوع، چ چهارم
سرخسی، محمد بن احمد شمس الائمہ، المبسوط، موقع الاسلام، کتاب مشکول و مرقم آلیاً
غیر موافق للمطبوع
شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، الموسسه المعارف
الاسلامیه قم، ۱۴۱۳ق، چ اول
الشیرازی، أبو اسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف، المہذب فی فقه الإمام الشافعی، دار الکتب
العلمیه، ترقیم کتاب موافق للمطبوع و هو مذیل بالحواشی
صدوق، محمد بن علی ابن بابویه قمی، المقنع، موسسه امام هادی علیه السلام، قم، ۱۴۱۵ق، چ اول
_____، من لا یحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته جامعه المدرسين حوزه علمیه
قم، ۱۴۱۳ق، قم دوم
طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، کتاب فروشی مرتضوی تهران، ۱۴۱۶ق، چ ۶
طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، دار الکتب الاسلامیه
تهران، ۱۳۹۰ق، چ اول
_____، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين قم، ۱۴۰۷ق، چ اول
_____، النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی، دار الکتب العربی بیروت لبنان، ۱۴۰۰ق، چ دوم
علامه حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعہ، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامع مدرسين
قم، ۱۴۱۳ق، چ دوم
عوده، عبد القادر، التشریح الجنایی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، دارالکاتب العربی
بیروت، ترقیم کتاب موافق للمطبوع، وهو مذیل بالحواشی
عیشمین، محمد بن صالح بن محمد، الشرح الممتع علی زاد المستقنع، دار ابن جوزی، ۱۴۲۲-۱۴۲۸)
عینی، أبو محمد محمود بن أحمد بن موسی بن أحمد بن حسین الغیتابی الحنفی بدر الدین، البنایه
شرح الهدایه، دار الکتب العلمیه بیروت، لبنان، ۱۴۲۰ق، ۲۰۰۰م، چ اول

- غزالی، ابو حامد محمد، احیای علوم دینی، دارالمعرفه بیروت، بی تا
- فخر المحققین، محمد بن حسین بن یوسف، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد،
موسسه اسماعیلیان قم، ۱۳۸۷ق، چ اول
- فیروز آبادی، مجد الدین محمد بن یعقوب، القاموس المحیط دار المعرفه بیروت، ۱۴۲۹ق،
۲۰۰۸م، چ سوم
- فیومی، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر للرافعی، ج ۲ ص ۱۴۵،
منشورات دار الرضی، قم، بی تا
- قاسمی، محمد علی و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامی رضوی، فقیهان امامی و عرصه‌های
ولایت فقیه، ج ۱ ص ۴۹، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد، ۱۴۲۶ق، چ اول
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس القرآن، دار الکتب الاسلامیه تهران، ۱۴۱۲ق، چ ششم
- کاسانی، علاء الدین، بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع، دار الکتب العربی بیروت، ۱۹۸۲م
- کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، موسسه آل البيت
قم، ۱۴۱۴ق، چ دوم موسوعیه الفقهیه الكويتیه، وزاره الاوقاف والشئون الاسلامیه الكويت
- محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، موسسه اسماعیلیان قم، ۱۴۰۷ق، چ دوم
محمد عمار خان، الشریعه اکادمی، ج ۲۴ شماره ۱۰، ۲۰۱۳ میلادی
- مقدسی، ضیا الدین ابو عبد الله، السُّنُّ وَالْأَحْكَامُ عَنِ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ
وَالسَّلَامِ، الناشر: دَارُ مَا جِدَ عَسِيرِي، المملكة العربية السعودية، ۱۴۲۴ق، چ اول
- منتظری نجف آبادی، حسین علی، مبانی فقهی حکومت اسلامی
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت
لبنان، ۱۴۰۴ق، چ هفتم
- نراقی، ملا احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعه فی احکام الشیعه، موسسه آل البيت علیهم السلام،

